

اتش

یک سال پس از برجام
عرصه جهانی

در این شماره:

پیرامون وقایع اخیر ترکیه
در حاشیه درگذشت عباس کیارستمی
درباره کشتار کولبران کردستان
گزارش ارسالی به آتش
باورهای ضد علمی دینی
واقعیت کمونیسم
کارتون تبلیغاتی بر کسیت

آتش • شماره ۵۷ • مرداد ۱۳۹۵
email: atash1917@gmail.com

منافع نظام را در گسترش حمایت از بشار اسد و حوثی های یمن و شیخ نصرالله و... می‌داند و دیگری یکی به نعل می‌زند و یکی به میخ. در عمق این اختلاف، تضاد بر سر چگونگی حفظ و ثبات و مشروعیت رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد. همین تضاد درون حکومتی به صورتی دیگر به شدت در هیئت حاکمه‌ی آمریکا در مورد رابطه با ایران موجود است و اکثریت حزب جمهوری خواهان حاضر نیست جمهوری اسلامی را به رسمیت بشناسد.

به رغم رفت و آمدهای مکرر مقامات سیاسی یا نمایندگان کمپانی های امپریالیستی به ایران، در زمینه سرمایه‌گذاری های خارجی، جمهوری اسلامی هنوز توفیقی به‌دست نیاورده است. تضادهای درون هیئت حاکمه‌ی ایران، فساد و رشوه خواری عمیقاً ریشه دوانده در تاروپود این نظام که ماجرای «فیش‌های حقوقی» و اختلاس های چند میلیاردی تنها گوشه‌ی از آن را نشان داد، هرج و مرج گسترش یافته در این منطقه و... سرمایه‌گذاران خارجی را در مورد فرجام این اوضاع و چگونگی حفظ امنیت سرمایه شان، مردد می‌کند. هرچند که می‌گویند «این بازار ۸۰ میلیونی، با مخازن زیرزمینی عظیم، با چند میلیون بیکار که بخش بزرگش باسواد است، آخرین معدن طلای دست نخورده است و بسیار وسوسه‌انگیز». از این رو نهایتاً در شرایط کنونی سرمایه‌گذاری‌های خارجی گرایش به موقتی بودن و ورود به عرصه‌هایی دارند که سوددهی سریع داشته باشد. امری که موجب اشتغال زایی نخواهد شد.

جمهوری اسلامی در موقعیت بغرنجی به سر می‌برد. می‌کوشند پایه‌ی اجتماعی و ایدئولوژیک خود را قانع کنند که برقراری رابطه‌ی علنی با امپریالیست‌ها (در قالب برجام) نشانه‌ی قدرت آن‌هاست. اما امپریالیست‌ها که قرار است باری رسان جمهوری اسلامی باشند خود در بحران‌اند و صفوف‌شان دچار انشقاق. به علاوه تضادهای گوناگون داخلی و بین‌المللی موجود و تضادهایی که مرتب سربلند می‌کنند و یا حادتر می‌شوند (به طور مثال تضاد تشدید یافته میان جمهوری اسلامی و عربستان سعودی)، می‌توانند عمر فواید برجام را

عراقچی بخشی از واقعیت را می‌گوید. برجام توافق نامه ای بود برای همکاری بیشتر و نزدیکتر جمهوری اسلامی با امپریالیسم آمریکا در جهت حفظ و پیشبرد منافع آمریکا در منطقه. چیزی که نه در دوره‌ی اتخاذ برجام و نه امروز تکنوکرات های اسلامی جریزوی بیانش را ندارند. حکومتی که یک ستون اش «مبارزه با استکبار جهانی و شیطان بزرگ» بود باید سازش با «شیطان» را حداقل برای پایه‌ی اجتماعی اش در ایران و منطقه در لفافه‌ی «رشم قهرمانانه» بپیچد.

برجام قرار بود «خداوندگار» اشتغال زایی در نتیجه‌ی سرمایه گذاری‌های خارجی و تحرک اقتصادی باشد. از مهم ترین عواملی که محرک رای دادن حداقل بخشی از جوانان در انتخابات مجلس به لیست حامی کابینه‌ی روحانی شد، همین مساله بود. اما آمار بیکاری میلیون‌ها جوان که با توانایی و دانش و مهارت قادرند در یک نظام مبتنی بر مناسبات عادلانه، خلاق و در خدمت سازندگی کل جامعه و فارغ از سلطه‌ی سود و سرمایه و ایدئولوژی‌های ارتجاعی برخاسته از آن کار کنند، افزایش پیدا کرده است. مشاهده‌ی هزاران جوان که روز و شب خیابان‌ها را گز می‌کنند، نیروی ذهنی و عملی‌شان عاطل و باطل مانده و بسیاری به «فعالیت‌های خلاف» کشیده می‌شوند، دردناک است. جمهوری اسلامی در این نیرو خطر می‌بیند و از همین رو به عناوین مختلف بیشترین فشار و خشونت را بر آن‌ها وارد می‌کند. «واباش»، «مخل ناموس مردم»، «روزه خوار»، «خطرناک». فقط پدرسالاران مرتجع سرمایه دار و تتوکراتیک می‌توانند به مردم این القاب را بدهند. این نظام انگلی مهم ترین و خلاق ترین نیروی جامعه را خطر می‌بیند و عملکرد دو لبه جلا (اعدام های بیشتر از میان توده های محروم) و شستشوی مغزی را از طریق ترویج ایدئولوژی اسارت بار دینی، به اجرا در می‌آورد.

برجام قرار بود به ایجاد وحدت و انسجام درون هیئت حاکمه‌ی اسلامی خدمت کند. اما کفایت نگاهی کنیم به اظهارات دو جناح درون حاکمیت به مناسبت سالگرد برجام. یکی می‌گوید «برجام و هیچ»، دیگری می‌گوید «برجام و همه چیز». یکی برجام را شکست کامل می‌داند و

۲- اما بی رمق بودن مراسم یک سالگی برجام فقط به اوضاع متلاطم جهان و منطقه مربوط نمی‌شود هرچند زیربنایش همین است. جمهوری اسلامی حرف زیادی برای گفتن نداشت. برجام بر زمینه‌ی تضادها و ضرورت هایی که مقابل روی دولت جمهوری اسلامی و امپریالیست ها به ویژه امپریالیست های آمریکایی قرار داشت اتخاذ شد و پاسخی بود به وضعیت بحرانی و از هم پاشیده اقتصاد ایران از یک طرف و مدیریت بحران و آشوب خاورمیانه تحت رهبری امپریالیسم آمریکا از طرف دیگر. (۱). اما در همین یک سال نه تنها از حدت تضادها کاسته نشد که در زمینه‌هایی تشدید شد. کودتای نافرجام اخیر در ترکیه یک نمونه‌ی بارز آنست. کنفرانس‌های متعدد برای «برقراری صلح در سوریه» به جایی نمی‌رسد و قول و قرارهای قدرت های امپریالیستی در پشت میز مذاکرات به طور پیوسته هم بنا به رقابت های درونی‌شان و هم تلاطمات روزمره‌ی منطقه، عملاً ملغی می‌شود.

برجام قرار بود به رفع تحریم ها علیه جمهوری اسلامی بینجامد و چرخ تولید را به راه بیندازد. هنوز ادعاهای روحانی در فردای اعلام رفع تحریم را به یاد داریم که فریبکارانه اعلام کرد «از یک ماه دیگر همه تحریم‌ها بر طرف خواهد شد» و مملکت گل و بلبل. اما چرخ تولید به راه نیافتاد که هیچ صدها کارخانه و کارگاه تولیدی تعطیل شده و هزاران کارگر بیکار. امروز در برابر این وضعیت اعلام می‌کنند که: «برجام محدود به رفع تحریم‌ها نیست... در اجرای برجام و در نتیجه مذاکرات هسته‌ای بحث برداشته شدن تحریم‌ها برایمان مهم است اما تمام خواسته ما رفع تحریم‌ها نبود و نباید برجام را منحصر به برداشتن تحریم‌ها کنیم...» (۲).

به طور خلاصه یعنی ما سر شما مردم را شیره مالیدیم تا آرام تان کنیم، برای انتخابات مجلس رای گرفته و یا جلوی خشم شما را بگیریم. اما دست بر قضا

۱- مراسم تولد «یک سالگی» برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) به رغم تبلیغات مقامات دولت جمهوری اسلامی، بی رمق برگزار شد. سیر تحولات جهانی و منطقه چنان پر شتاب است که اخبار به سرعت در پشت هم قرار گرفته، یکدیگر را «کهنه» کرده و تحت الشعاع قرار می‌دهند. همین روزهایی که جمهوری اسلامی در تدارک برگزاری یک سالگی برجام بود، در آمریکا در پی به قتل رسیدن چند سیاهپوست موج نوینی از مبارزه علیه جنایت های پلیس و نژادپرستی، شهرهای مختلف آمریکا را فرا گرفت. این واقعه در صدر خبرهای جهان قرار گرفت و نه تنها از اهمیت آن کاسته نشده که با به قتل رساندن چند پلیس توسط افرادی که خود جزو ارتش آمریکا بوده‌اند، ابعاد تازه ای گرفته است. در همین روزها در شهر نیس فرانسه نیروی پست و به غایت ارتجاعی داعش دست به جنایت هولناک دیگری زد و ده‌ها زن و مرد و کودک را که در خیابان در حال شادی بودند، به کام مرگ فرستاد. هنوز این قتل عام سرتیتر اخبار جهانی بود که جهان در معرض خبر دیگری قرار گرفت: کودتا در ترکیه.

این‌ها وقایعی مجزا و بی ربط با یکدیگر نیستند. کل این وضعیت هولناک از یک سیستم و یک منطق بر می‌خیزد. کشتار بیرحمانه‌ی توده های سیاهپوست در آمریکا، قتل عام توده‌ها در فرانسه، آشوب های ارتجاعی و کودتاها، تماماً از یک سیستم و قوای محرکه‌ی آن بر می‌خیزند. نظام استثمارگر سرمایه‌داری امپریالیستی که در یکی از بحرانی ترین دوران تاریخ اش به سر برده و فارغ از نیت و اراده هرکسی، قوانین «کور» خود را بر جهان تحمیل می‌کند. درک عمیق این مساله در این که فرجام این اوضاع چه خواهد بود و چه بر سر توده‌ها و اساساً سیره‌ی ما خواهد آمد، اهمیتی تعیین کننده دارد. به قول لنین رهبر کمونیست های جهان سوال اینست: «دهشت بی پایان یا پایانی بر دهشت؟»

کوتاه کند. وضعیت جمهوری اسلامی شکننده است و می‌تواند هم دچار بحران مشروعیت از طرف توده‌های مردم بشود و هم تضادهای درونی اش بیش از پیش شدت یابد و یکبار دیگر مهار و کنترل اوضاع را از دست بدهد.

از لنین نقل کردیم که سوال این است: «دهشت بی پایان یا پایانی بر دهشت؟» منظور لنین از «دهشت بی پایان» دوره ای است که سرمایه داری امپریالیستی دیوانه وار در حال گسترش مناسبات استثمارگرانه اش به اقصی نقاط جهان بود، رقابت میان دولت‌های امپریالیستی برای دست یابی به مناطق نفوذ و اعمال سرکردگی به جنگی خانمانسوز دامن زده که نظیرش را تاریخ ندیده بود و میلیون‌ها انسان به اسارت این مناسبات در آمده و قربانی آن شده بودند. فضا بسیار تیره بود و تاخت و تاز امپریالیسم، اما مقصود لنین از «پایانی بر دهشت» به تئوری و عمل کمونیستی مربوط است. اینکه در صورت داشتن تحلیل درست و عینی از اوضاع و درک عمیق و ماتریالیستی از تضادها و روابط درونی پدیده‌ها، در صورت مجهز بودن به تئوری و سیاست و تشکل کمونیستی، حتا در سخت ترین شرایط می‌توان با فداکاری و سخت کوشی، بیشترین حماسه‌ها را آفرید. همان گونه که در آن شرایط تیره و تاریک، حزب تحت رهبری لنین توانست با آگاه و متشکل کردن کارگران و سایر توده‌های مردم، انقلاب سوسیالیستی شکوهمند ۱۹۱۷ را در روسیه سازمان داده و میلیون‌ها انسان را از چنگال نظام امپریالیستی رها کرده و نظام نوین سوسیالیستی را بر پایه مناسبات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی عاری از استثمار و ستم بنا گذارند. این‌ها تجارب تاریخی عظیمی اند که به ویژه در این دوره تاریخی رجوع و درس آموزی از آن‌ها اهمیتی صد چندان یافته است. ■

۱- رجوع کنید به تحلیل ما از برجام در نشریه آتش شماره‌های ۴۵ و ۴۶
۲- سخنان عباس عراقچی در سالگرد برجام. منبع: «خبرگزاری دانشگاه آزاد اسلامی - آنا»

از باورهای ضد علمی دینی می‌توان راز زدایی کرد

۱- چرا موضوعاتی این چنین تبدیل به یک باور می‌شود؟

۲- چگونه می‌توان به پژوهش در تاریخ باورهای انسان به طور کلی، و مشخصاً به تاریخ باورهای دینی انسان پرداخت؟

آردی اسکای بریک (۱)، می‌نویسد: «با استفاده از متد علمی می‌توان به سئوالات مربوط به تاریخ جامعه بشری جواب درست داد. مثلاً به این سؤال که در چه مقطع از تاریخ، انسان‌ها فکر وجود خدا و افسانه آفرینش را خلق کردند؟ کتب مذهبی توسط انسان‌های کدام عصر و تحت کدام شرایط اجتماعی و در چه مقطعی از رشد آگاهی انسان از خود و محیطش نگاشته شدند؟ ادیان باستان که در مصر و روم و یونان پا گرفتند چگونه و چرا جای خود را به ادیان کنونی دادند؟ آئین‌ها و باورهای مذهبی و به کار بستن آنها در سطح فردی یا در سطح جامعه، چه نقش اجتماعی را بازی کرده‌اند و به چه مقاصد و برنامه‌های سیاسی و اقتصادی خدمت کرده‌اند؟

چرا قدرت‌های حاکم برخی ادیان را تشویق و رواج داده‌اند و برخی دیگر را سرکوب و نابود کرده‌اند؟ هر چند خدا و خدایان وجود مادی ندارند اما آئین‌ها و باورهای مذهبی، تأثیرات مادی قابل مشاهده‌ای در زندگی بشر دارند. برای همین، این مقوله‌های مذهبی را نیز باید در معرض موشکافی پژوهش‌های علمی سیستماتیک قرار داد و از متدهای علمی برای این کار سود جست. باید به شدت با این نظریه که باور مذهبی انسان خارج از حیطه دسترسی علم قرار دارد مقابله کرد. علم در مورد مذهب نظر دارد... با همان متدهای علمی تحقیق و پژوهش که انسان اصول و مکانیسم‌های تکامل حیات بر روی کره زمین را بررسی می‌کند می‌تواند دگردیسی باورهای مذهبی بشر را بررسی کند. درک مذهبی از حیات و هستی، مانع مهمی در مقابل فهم واقعیات است و دگرگون ساختن آن خدمتی است به نوع بشر.»

اما کسانی بر این باورند که عرصه علم و عرصه دین دو حیطه مختلف اند و با استفاده از علم نمی‌توان ماهیت و تاریخ ادیان را تجزیه و تحلیل کرد. این خود یک نظریه غیر علمی است. با استفاده از همان روش‌های علمی که در پژوهش سئوالات مربوط به رشته‌های علمی مانند بیولوژی تکاملی، گیتی‌شناسی، باستان‌شناسی، ریاضیات و ... به کار می‌رود می‌توان به پژوهش در

روزی محقق‌ی وارد پادگانی نظامی می‌شود و در ابتدای ورودش به آنجا اولین چیزی که نظرش را جلب میکند، سربازی است که در وسط حیاط پادگان مسیر کوتاهی را به صورت رفت و برگشت طی می‌کند. به نظر می‌رسد که از چیزی مراقبت می‌کند. محقق مذکور به سرباز نزدیک می‌شود و از او می‌پرسد شما برای چه اینجا نگهبانی می‌دهید؟ سرباز کمی مکث می‌کند و می‌گوید به من گفته‌اند که اینجا نگهبانی بدهم! و من وظیفه دارم. محقق از او می‌پرسد: خودت فکر نکردی؟ نمی‌دانی برای چه چیزی اینجا نگهبانی می‌دهی؟ سرباز با سؤال دوم متعجبانه می‌گوید: واقعا نمی‌دانم! بعد از این مکالمه کوتاه، محقق ما بر می‌گردد و بر حسب نوع بینش و کار خود پیگیر موضوع می‌شود. ابتدا از مافوق سرباز می‌پرسد. مافوق می‌گوید نمی‌دانم، مقام بالاتر دستور داده! بعد به سراغ فرمانده پادگان می‌رود و ... به همین صورت، بعد از مدتی تحقیق به این نتیجه میرسد که در ابتدای ساخت این پادگان که زمان درازی هم طول کشیده، برای حفاظت از مصالح ساختمانی، ابتدا فردی را برای نگهبانی این مصالح در نظر گرفتند. بعد از خاتمه کار که دیگر مصالحی در حیاط نبود هم این عمل نگهبانی به صورت یک باور و اطاعت در آمد و جزئی از ساختار فرهنگی پادگان شد. در نهایت، نگهبانی از آن باور هم به جزئی از کار روزانه آن پادگان تبدیل شد.

اما مثال دوم:

زمانی کشیش کلیسائی گریه‌ای داشت که در زمان خواندن سرود مراسم مذهبی روز یکشنبه و هم زمان با سخنرانی وی، میو میو می‌کرد. سر و صدای گریه باعث اختلال در مراسم می‌شد. بنابراین کشیش دستور داد که گریه را در گوشه حیاط کلیسا بندند. بعد از مراسم، از نو او را آزاد می‌کردند. بعد از مدت‌های طولانی کشیش و گریه‌اش هر دو به علت کهولت سن از دنیا رفتند. زمانی که کشیش جدیدی برای اجرای مراسم مذهبی منسوب شد، با خود گریه آورد و آن را روزهای یکشنبه در همان نقطه‌ای بست که محل گریه قبلی بود. هیچکس از خود نپرسید که چرا؟ چون وجود گریه در آن نقطه به جزئی از یک باور، جزئی از مراسم روزهای یکشنبه آن کلیسا، تبدیل شده بود.

با این دو مثال می‌خواهیم دو سؤال را مطرح کنیم:

تاریخ باورهای انسان به طور کل و به طور مشخص تاریخ باورهای دینی انسان پرداخت.

در واقع آموزش این رشته علمی باید یکی از دروس مهم در آموزش ابتدائی و متوسطه و دانشگاهی در هر جامعه نوین باشد. کارکرد درک علمی و متدهای علمی منحصر به حیطه‌های علوم سنتی مانند فیزیک و شیمی و غیره نیست. در جامعه‌ای که راه‌هایی نوع بشر از چنگال ستم و استثمار طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی را می‌پیماید، نقد تفکر و باورها و ارزش‌های دینی یک جزء مهم از آموزش عمومی مردم در سطوح مختلف خواهد بود. ■

۱- آردی اسکای بریک، یک کمونیست انقلابی و مروج سنتز نوین کمونیسم رفیق آواکیان است. و خود نیز دانشمند رشته بیولوژی تکاملی.

«آتش»

آتش به اوضاع و مسائل گوناگون جامعه و جهان می‌پردازد. تضادهای طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی که زیر پوست جمهوری اسلامی جاری است را بر می‌شکافد. می‌کوشد راه حل ریشه‌ای هر یک از این تضادها را تبلیغ کند و روابط و روش‌های آلترناتیو انقلابی را پیش بگذارد.

آتش مخالف بی‌چون و چرای دنیای وارونه سرمایه‌داری است. با همه رنج و جنون و زشتی‌هایش، از اشغالگری امپریالیستی و جنگ‌های ناعادلانه گرفته تا بنیادگرایی مذهبی و نژادپرستی، از نابودی محیط زیست گرفته تا تجارت سکس و کار کودکان.

آتش فرهنگ عقب‌گرا و مخدري که بر افکار جامعه سنگینی می‌کند را به چالش می‌گیرد. علیه عادت است و بی تفاوتی. علیه بی‌فکری است و باور به قضا و قدر. علیه دست روی دست گذاشتن است و علیه گلیم خود را از آب بیرون کشیدن به قیمت له کردن بقیه.

دیدگاه آتش، یک دیدگاه کمونیستی است کمونیسمی شاداب و پر توان که افسانه «مرگ کمونیسم» را به ریشخند می‌گیرد.

آتش

پیرامون وقایع اخیر ترکیه



عکس مربوط به مبارزات ۲۰۱۳ پارک گیزی

چنین شرایطی آنان نباید جهت گیری استراتژیک انقلابی شان را از دست ندهند وگرنه با نوسان در شرایط آنان نیز مانند پاندولی به این یا آن سمت پرتاب خواهند شد بدون اینکه بتوانند از وضعیت تضعیف شده دشمن برای بازتر کردن راه انقلاب و تسریع انقلاب استفاده کنند. در چنین شرایطی آنان بیش از هر زمان بر تلاش های خود بیفزایند و توده های مردم را از افتادن به بیراهه هایی که به این جناح یا آن جناح و در نهایت به خود نظام حاکم خدمت می کنند، دور کنند. شرایط انشقاق در حکومت ها، فشاری ایجاد می کند که توده های مردم با یکی از جناح های ارتجاعی سمت گیری کنند و این اتفاقی است که مرتباً در صحنه سیاسی ایران و خاورمیانه رخ می دهد. نیروهای انقلابی کمونیست باید مانع از آن شوند که دعوای درون دولت های ارتجاعی موجب ایجاد امیدهای کاذب به «تغییر» در میان توده های مردم شده و سمت این یا آن جناح را بگیرند.

وقایع ترکیه نمادی از اوضاع جهان است. دولت های امپریالیستی که حاکمان اصلی در خاورمیانه هستند مرتباً با یکدیگر برای اداره این منطقه پراشوب به توافق می رسند اما این توافق می کنند چند ماهی بیشتر دوام نمی آورند. آنان حتا قادر نیستند دولت های منطقه را از دیرباز وابسته به این قدرت های بوده اند به صف کنند. دولت های منطقه دایماً نقشه تضعیف یکدیگر را می کشند. در این منطقه، روند عمده، گسترش تلاطمات، تجاوزات نظامی، جنگ های ارتجاعی، کودتاها و فروپاشی اقتصادها و ساختارهای سیاسی، از جا کنده شدن صدها میلیون انسان و ... است. بازگشت به «ثبات» گذشته حتا در «اروپای امن» ممکن نیست. چه برسد در خاورمیانه! نه فقط کمونیست های انقلابی بلکه کلیه نیروهای مترقی موظف هستند چشمان توده های مردم را به این واقعیت باز کنند که هر کشور و منطقه و جهان به سرعت در حال نزدیک شدن به تلاطمات عظیم تر است. مساله این است که از درون این بی نظمی بزرگ چه نوع نظم و چگونه جهانی بیرون خواهد آمد؟ ما کمونیست ها در هر کشور باید به سرعت بر عقب ماندگی های خود چیره شویم تا بتوانیم از میان پیچیدگی ها و آشوب های بزرگ انقلاب های کمونیستی را پیش ببریم و از درون این گرداب جوامع کمونیستی نوین را بیرون آوریم. در غیر این صورت، چنانچه روند غیر انقلابی موجود ادامه یابد، نظم کهنه سرمایه داری به شکلی و از درون نابودی های عظیم و غیرقابل تصور بار دیگر خود را بازسازی و مستقر خواهد کرد. ■

«آتش»

اردوغان بود که بتواند پایه های خود را محکم کند. این نیز واقعیت ندارد. مسلماً مرتجعین دست به تاکتیک های خطرناک می زنند و برخی اوقات با عواقب غیر منتظره سیاست خود روبرو می شوند. اما انشقاق و جنگ داخلی در هیئت حاکمه ترکیه واقعی است. رژیم اردوغان و اسلام گرایی او دارای پایگاه توده ای هست اما ضدیت با این رژیم و اسلام گرایی او نیز فراگیر است که سه سال پیش خود را در جنبش «پارک گزی» نشان داد. نه تنها رژیم او بلکه کلیت دولت ترکیه با یک مقاومت مسلحانه توده ای در کردستان روبرو است. جنایت های جنگی رژیم اردوغان و ارتش ترکیه (که کودتاگران نیز بخشی از آن هستند) در دیار بکر کردستان هنوز ادامه دارد و بی شرمانه «دفاع از امنیت» خوانده می شود. شکست رژیم اردوغان در ماجراجویی های منطقه ای اش عامل مهمی است در حاد کردن جنگ های داخلی در هیئت حاکمه ترکیه.

در برخی شرایط نیروهای گریز از مرکز در یک حاکمیت بیش از اندازه می شود. ستون های آن ترک بر می دارند و دیگر توان انسجام بخشیدن به خود ندارد. برای یک نیروی انقلابی جدی این امر نه امری بد بلکه امر خوبی است زیرا دولت که دشمن اکثریت مردم است در نتیجه تشدید تضادهای درون خودش تضعیف می شود و فضای تنفسی برای مخالفین جدی سیستم به ویژه انقلابیون کمونیست به وجود می آید که پروژه انقلابی خود را پیش ببرند و راه و برنامه واقعا انقلابی را مقابل توده های مردم بگذارند. در چنین شرایطی باید با تمام قوا باید توده ها را آگاه کنند و نشان دهند راه نجاتشان تنها در این است که به نیروهای کمونیست انقلابی بپیوندند تا راه انقلاب کمونیستی در مقابل مردم باز شود. در

ظواهر کودتا در نتیجه فراخوانی که اردوغان به حامیانش داد که به مساجد و خیابان ها بیایند و از «دموکراسی» حمایت کنند شکست خورد. اما واقعیت چیز دیگری است. هسته مرکزی و فرماندهی ارتش ترکیه قادر به اتحاد حول این رویکرد نبود. امپریالیست های اروپایی و سپس آمریکا به سرعت این کودتا را محکوم کردند و جان کری (وزیر امور خارجه آمریکا) شکست سریع این کودتا را مسخره کرد و گفت، «به نظر می آید، خیلی هم زیرکانه تدارک دیده نشده بود». خبرنگار شبکه خبری سی.ان.ان در پنتاگون (وزارت دفاع امپریالیسم آمریکا) در همان ساعت اولیه آغاز کودتا تحلیل کرد که اگر این کودتا به نتیجه برسد «قانونا» آمریکا باید پایگاه نظامی اینجریلیک در ترکیه را تخلیه کند و سلاح ها و بیش از دو هزار پرسنل نظامی خود را بیرون بکشد. در همان ساعات ژنرال های عالیرتبه ارتش به سربازان پیام دادند که این کودتا غلط است و به پادگان هایشان برگردند. از همان ابتدای امر واضح بود که دولت های قدرتمند امپریالیست از این کودتا حمایت نمی کنند و همین امر به اردوغان و همپالگی هایش جرات آن را داد که مثلاً «پایداری» کنند. اردوغان که پوپولیست (عوامفرب) کهنه کاری است، تلاش کرد به شکست کودتا قیافه مردمی دهد. البته این به معنای آن نیست که اردوغان پایگاه توده ای ندارد. اما پایگاه توده ای مرتجعین اصلی ترین عامل در شکست یا پیروزی کودتاهای آنان علیه یکدیگر نیست. در نهایت، نیروی آتش آن هاست که تعیین می کند کدام طرف بر دیگری غلبه می کند و سکان کشتی دولت ستم گران و استثمارگران را به دست می گیرد. تحلیل دیگری که بسیار شنیده می شود آن است که این کودتا «کار خود

کودتای نافرجام ترکیه که سران آن از نظامیان بلند پایه ارتش ترکیه هستند، نشانه دیگری است از شکاف های عمیق در هیئت حاکمه ترکیه. این نوع شکاف ها منحصر به دولت ترکیه نیست. در هیئت حاکمه همه دولت های خاورمیانه از جمله، جمهوری اسلامی ایران این گونه شکاف ها هست و کلیه جناح ها بدون استثناء در ارتجاعی و ضد مردمی بودن گوی سبقت را از یکدیگر می ربایند. سران جمهوری اسلامی در سخنان رو به بیرون شان این طور القاء می کنند که گویا بحران در حاکمیت منحصر به دولت های «دیگر» در منطقه است. ساعاتی پس از کودتای نافرجام ترکیه، مقامات لشگری و کشوری ایران در تلویزیون ظاهر شدند و از «امنیت و ثبات و انسجام در نظام جمهوری اسلامی» سخن راندند و در واقع این پیام را میدادند که «وضع ما خوبست و باید قدر ما را بدانید!» قشرهای نادان و سست عنصر خرده بورژوازی نیز این تبلیغات را باور می کنند و بر آن می دمند و از وجود چنین دولت «با ثباتی» ابراز تمنن و رضایت می کنند. اما این وضعیت به هیچ وجه منحصر به ترکیه نیست. دولت های این منطقه بر روی شن های روان قرار دارند زیرا هم به لحاظ داخلی با بحران های سیاسی و اقتصادی مواجه هستند و هم بر متن خاورمیانه ای هستند که در هرج و مرج است و سرعت چرخش های آن حیرت انگیز است و حتا قدرت های امپریالیستی بزرگ نیز از کنترل آن عاجز. این اوضاع مرتباً در مقابل آنان ضرورت هایی به وجود می آورد که حکومت ها برای بقای دولشان باید به آن ها جواب دهند اما پاسخ های متفاوت سربلند می کند که بسته به درجه جدید مساله حتا به خصومت میان جناح های مختلف حاکم منجر می شود (مانند سال ۱۳۸۸ در ایران).

در حاشیه درگذشت عباس کیارستمی - اما چیزی دیگر!

سود و بهره‌وری به هر بهایی، قانون اول آن است. این نظام پزشکی جنون‌آمیز، بارها به اعتراضات پرستاران و بهیاران، دامن زده است. کارکنان سختکوش و زحمتکش این عرصه که در معرض بیشترین خطرات ناشی از فعالیت درمانی قرار دارند اما از کم‌ترین حقوق برخوردار هستند.

مردم، آن‌اندازه از این نظام طبقاتی و تبعیض‌گر، آسیب‌دیده و عزیز از دست داده‌اند که خودرو می‌گویند: «قبل از همه "طبقه‌ی پزشکان" باید سرنگون بشوند!» اما طبقه‌ای به‌عنوان «طبقه‌ی پزشکان» نداریم. هرچند، پزشکان در ترکیب اجتماعی طبقات، در موقعیت میانه به بالا هستند اما در میان پزشکان، افراد شریفی قرار دارند که هم و غم خود را خدمت به مردم، درمان و آگاهی دادن به آن‌ها برای پیشگیری از بیماری و بی‌چشمداشتی، قرار داده‌اند. پزشکانی که دلسوزانه در مناطق فقیر و دورافتاده‌ی کشور، علم و دانش خود را در خدمت مردم قرار می‌دهند. در مناطق شهری هم، چنین پزشکان مردمی وجود دارند. هرچند متأسفانه این جریان ضعیفی است اما مانند گل‌های زیبایی هستند که در برهوت سر بلند می‌کنند، یادآوری و نمونه‌سازی می‌کنند. این طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکم (در وجود دولت جمهوری اسلامی) است که ارزش‌های ضد مردمی خود را ارزش‌های همه‌ی جامعه می‌کند، اخلاقیات ضد بشری خود را تبدیل به اخلاقیات کل جامعه می‌کند. این طبقه و حاکمیت‌اش باید واژگون شود، با تمام ارزش‌ها و مناسبات طبقاتی و اجتماعی که نمایندگی می‌کند.

خانواده آقای کیارستمی در موقعیتی هستند که اعتراضاتشان به نظام پزشکی و بی‌مسئولیتی‌ها را به کيفرخواست بگذارند، پرونده تشکیل دهند تا حدی که وزیر بهداشت و درمان و وزیر ارشاد را به زیر سوال بکشند. آن‌ها در موقعیت اجتماعی‌ای هستند که اعتراضات به‌حقشان به مسئولان حکومتی در مطبوعات منعکس شود. که در برابر ارجحیت مقامات حکومتی بایستند و بپرسند که آیا اعتراضات ما ربطی به اجنبی دارد؟ (در این نظام هر اعتراضی یعنی همراهی با دشمن و اجنبی). اما سوالی باقیست: دادخواه هزاران انسان گمنام و بی‌چیز که دستشان به‌جایی بند نیست و بدون هیچ دلیلی تحت این نظام پزشکی ارتجاعی به خاطر فقر و نداشتن پارتی از دست می‌روند، کیست؟ آنانی که نه توان تشکیل پرونده دارند، نه توان داشتن وکیل. فیلم موثر «خانه‌ی دوست کجاست» همبستگی انسانی را نمایش می‌دهد. چه درست بود اگر خانواده‌ی آقای کیارستمی این رنج خود را به رنج میلیون‌ها مردم پیوند می‌داد و نتیجه‌ای عمومی می‌گرفت. ■ **سولماز مرادی**

در جامعه سوسیالیستی نوین، هدف نظام پزشکی، تندرستی و سلامت همه جانبه مردم است. جنبه عمده این امر دسترسی همه مردم به درمان پزشکی - با هزینه پائین و در اسرع وقت بدون هیچ گونه هزینه ای - است و امکانات و کیفیت درمان پزشکی به طور مستمر تکامل و بهبود خواهد یافت. دولت سوسیالیستی، همچنین تامین غذا و نیازهای غذایی اهالی کشور را تضمین می‌کند. برای پیش بینی و پیش گیری از بروز بیماری و بیماری‌های مسری، پژوهش و فعالیت‌های دیگر خواهد شد و در صورت عدم امکان پیش گیری، کشف و درمان سریع و موثر آن‌ها وظیفه این دولت است. در تطابق با این جهت گیری عمومی، به امر تکامل و پیشرفت روش‌های درمان، از جمله درمان تخصصی توجه لازم شده و در این زمینه پژوهش‌های گسترده ای انجام خواهد شد اما تاکید بر روش‌های جلوگیری از بروز بیماری‌ها از طریق ترویج و گسترش تغذیه‌ی سالم و ورزش و غیره و کشف به موقع شیوع بیماری و درمان فوری آن، گذاشته خواهد شد. در تطابق با رویکرد علمی و جهت گیری انترناسیونالیستی، پژوهش و پیشرفت و دستاوردهای علمی در عرصه پزشکی تا حد اکثر امکان با افراد رشته‌های مربوطه در دیگر نقاط جهان در میان گذاشته خواهد شد و همکاری جهانی در زمینه کشف و مبارزه با بیماری‌ها و بیماری‌های مسری و جلوگیری از شیوع آن‌ها، تکامل همه جانبه علم پزشکی و کاربست آن در سراسر جهان، تشویق خواهد شد. جهت گیری خدمت به خلق، تبلیغ و ترویج شده و به مثابه معیاری برای متخصصین و دیگر کارکنان حوزه‌ی پزشکی تعیین خواهد شد. در درمان بیماری و دیگر جنبه های پزشکی حساسیت‌ها، تجربه و دانش بیماران (و به طور عموم، مردم) به حساب آورده خواهد شد و در پراتیک پزشکی و تکامل و کاربری آن استفاده شده و یک منبع پایه ای محسوب خواهد شد

درگذشت آقای عباس کیارستمی، کارگردان صاحب‌سبک و شناخته‌شده‌ی سینمای ایران، بحث‌ها و نظرات زیادی حول فعالیت‌های هنری و داوری در مورد فیلم‌هایش را به راه انداخت. کسانی در داخل و خارج از ایران و همین‌طور برخی کانال‌های تلویزیونی غربی القا کردند که سینمای کیارستمی سیاسی نبود و ایشان از سیاست، گریزان بودند. ادعاهایی غیرواقعی، حتا اگر آقای کیارستمی هم به آن باور داشت؛ چون «سیاست‌زدگی» در جامعه‌ی طبقاتی، منطبق بر سیاستی است، سمت‌وسو دارد، خنثا و «طبیعت بی‌جان» نیست. سینمای آقای کیارستمی هم بری از این واقعیت نیست. مسائل زیادی در این جامعه‌ی خفقان‌زده و پراسانسور، ناروشن است. اما نمی‌خواهیم وارد این‌ها بشویم و در این جا قصد داوری سینمای آقای کیارستمی را نداریم. می‌خواهیم به جایی برسیم که مقامات جمهوری اسلامی، تلاش به لاپوشانی آن دارند، اما تبدیل به یک بحث عمومی و سवाल در میان مردم شده است.

نظام پزشکی در جمهوری اسلامی

در حاشیه درگذشت آقای کیارستمی، سवाल‌ها و بحث‌هایی حتا بیشتر از فعالیت و خدمات هنری ایشان به راه افتاد که جمهوری اسلامی آن را ردالت‌گونه سانسور می‌کند و اندک‌اندک آن را مصداق «تحریک اذهان عمومی»، «اقدام علیه امنیت ملی» قرار می‌دهد. این سवाल‌ها از امکانات و شرایط درمانی برای آقای کیارستمی شروع شد اما مسیری دیگر و خشمگین را طی می‌کند. سوالی کلان که مردم می‌پرسند و پاسخ می‌خواهند این است: «اگر مسئولیت‌های درمانی برای فردی شناخته‌شده و معروف و دارای امکانات ملی و بین‌المللی تا این حد سهل‌انگار و بی‌توجه است، پس به سر توده‌های فقیر و محروم از همه‌ی این موقعیت‌ها چه می‌آید؟» درواقع، درگذشت آقای کیارستمی این سवाल تکان‌دهنده را پررنگ‌تر کرده است تا حدی که برخی صاحب‌نام‌های سینمای ایران می‌گویند، این نظام پزشکی «کیارستمی را کشت!» (سخنان داریوش مهرجویی در مراسم تشییع کیارستمی).

به شما می‌گوییم در نظام پزشکی مبتنی بر تبعیض و پول ایران اسلامی، چه اتفاقی می‌افتد. می‌گذارند تا مردم محروم و گمنام بمیرند. در نظام پزشکی ایران برای توده‌های فقیر، فقط بی‌مسئولیتی عمل نمی‌کند (مانند آن‌چه در مورد الیت‌های جامعه عمل می‌کند) بلکه عاملی تعیین‌کننده‌تر از آن موجود است. این عامل، پول است. نه فقط در روستاها که «هنوز زنان سر زما می‌میرند» بلکه در کلان‌شهرها، ارباب جامعه‌ی اسلامی، پول است. مثل هر جامعه‌ی سرمایه‌داری ارتجاعی دیگر.

منطق نظام این است: اول روشن کن از کدام طبقه‌ی اجتماعی آمده‌ای، در کدام نقطه‌ی شهر اسکان داری، شهری هستی یا روستایی. آن وقت حد و حدود کمک‌های پزشکی به شما را معلوم می‌کنند. دست آخر این‌طور می‌شود: داری، بده. نداری بمیر. این، قانون اول نظام پزشکی در جمهوری اسلامی است.

کافی است سر و کاری با بیمارستان و یا حتا داروخانه داشته باشیم، شاهد صحنه‌هایی می‌شویم که همان، «جهنم» و «روز مکافات» است. صحنه‌هایی که دو حس بینایی و شنوایی نمی‌توانند، سیگنال‌هایشان را درست به یک مغز سالم انسانی منتقل کنند. در بیمارستان، یک بیمار در حال مرگ و نیازمند به عمل فوری را می‌بینی که در راهرو افتاده است. خانواده، او را با هزاران امید و نگرانی، از صدها کیلومتر آن طرف‌تر به این‌جا آورده‌اند. در حال خونریزی، درد، مقامات بیمارستان قانون‌مند می‌گویند: «برو این‌قدر میلیون به حسابداری بپرداز. وگرنه بیمارت می‌میرد.» و اگر نداشته باشی چه؟ انگار خود «عزرائیل» است که فرمان می‌دهد.

بی‌رحمی این مناسبات را در داروخانه‌ها می‌بینی. پدری فرزند خردسالش که در تب می‌سوزد را در آغوش گرفته و تقاضای دارو می‌کند. داروخانه‌چی می‌گوید: «بهای داروها ۲۰۰ هزار تومان میشه. داری بدی؟» و پدر پاسخ می‌دهد: «اندازه‌ی ۱۵ هزار تومان دارم... همین‌قدر دارو بده». تازه این‌ها در شهرهای بزرگ است. در روستاها که تا به شهر برسی، هر دم کودکان می‌میرند.

نظام پزشکی در این کشور، ضد مردمی و ارتجاعی است و تصویری است از کلیت نظم طبقاتی و تبعیض‌آمیز جمهوری اسلامی. بیمارستان و پزشک و داروخانه، تابعی هستند از چهارچوبه‌ای که کلیت این نظام پزشکی تحمیل می‌کند. نظامی «پزشک‌سالار»، پول‌پرست و ضد مردمی. بی‌جهت نیست که با پزشکانی روبه‌رو هستیم که در دوره‌ی بازنشستگی و پس از سال‌ها کار در آمریکا به ایران باز می‌گردند، چون در این‌جا به ادعای خودشان در یک شب می‌توانند به اندازه‌ی ۶ ماه پول به نسبت آمریکا پارو کنند و قانون «سو» هم وجود ندارد. یعنی اگر کسی را هم بکشند با رشوه به مسئولین مربوطه، «مشکل» را حل می‌کنند. باور نکردنی است که یک پزشک که قرار است سوگند خورده باشد، بیمارارش را در میان جراحی رها کند و برای تماشای فیلم اسکار گرفته‌ی «لئوناردو دی‌کاپریو» در سینما، برای چند ساعت راهی اروپا شود. چنین رفتار و اخلاقیاتی برگرفته و منطبق است بر نظام و مناسباتی که



درباره کشتار کولبران کردستان

کردستان، کارگران فصلی معدن طلای آق دره، دست فروشان متروی تهران، بیکاران روزمزد میدان شهرهای بزرگ ایران، کودکان و زنان سوری که در کارگاه های تولیدی ترکیه و اردن کار بردگی می کنند، زنان تن فروش که هیچ راه امرار معاش دیگری ندارند و ... را به یکدیگر متصل می کند. این ها بخشی از صدها میلیون بیکار و بی ثبات کاران جهان هستند که سرمایه داری حتی قادر نیست آنان را در پیکره طبقه کارگر ادغام کرده و استثمارشان کند. برای سرمایه داری این خیل عظیم انسانی یک «جمعیت اضافه» است. اما این ها برای جامعه بشری «اضافه» نیستند بلکه انرژی و استعداد های گرانبه های جامعه هستند که از آن ربوده شده و نابود می شوند. نظام سرمایه داری آنان را به حاشیه رانده و طرد می کند؛ استعدادهای و ظرفیت هایشان را لگدمال می کند؛ در جنگ ها آنان را در شمار عظیم به قتل رسانده و در زندان ها و اردوگاه های پناهندگی اسیر می کند. فرآیند انباشت سرمایه به ویژه در دورانی که به «گلوبالیزاسیون سرمایه داری» معروف شده است این «جمعیت اضافه» را تولید کرده و این روند در مقیاس بین المللی به طور تصاعدی در حال گسترش است. در هر کشور، اکثر قربانیان این فرآیند قشرهایی هستند که پیشاپیش در مناطق محروم بوده اند یا ستم دیده ترین قشرهای جامعه هستند. مانند زنان. دولت ها و مقامات دولتی که کارگزاران انباشت سودآور سرمایه برای طبقه سرمایه دار هستند، سیاست ها و قوانین را طوری تنظیم می کنند که به این هدف خدمت کند و مهمترین وسیله شان برای تحمیل این وضعیت نیروهای نظامی و اسلحه و کشتار و زندان و شلاق است.

جوانان کردستان همچون جوانان دیگر نقاط ایران در چهارچوب این رژیم و

در چهارچوب اجرایی کردن طرح امنیتی «انسداد مرزها در کشور» صورت گرفته است. اما با انسداد معابر در مرزهای کردستان، میان دلان و تجار با مقامات محلی و کشوری تنش به وجود آمد و متعاقب آن با «پادرمیانی ها» و مسلما با رشوه دادن ها و رشوه خواری های کلان و میلیاردری، چند معبر کولبری بازگشایی شد. اما انجام چنین معاملاتی که قربانیان آن کولبران هستند ادامه خواهد یافت زیرا هم در تجارت مرزی سودهای کلان مالی خفته است و هم جمهوری اسلامی در مرزها با مشکلات امنیتی روبرو است. جمهوری اسلامی در حالی کولبران کردستان را «قاچاقچی» می خواند که ستون فقرات دولتش یعنی نیروهای مسلح و در رأس آنها سپاه پاسداران بزرگترین قاچاقچیان خاورمیانه هستند. این سرداران و پاسداران جمهوری اسلامی هستند که بزرگترین شبکه قاچاق مواد مخدر را از مرزها و بنادر به داخل ایران و از طریق مرزهای ایران به سوی اروپا سازمان می دهند نه جوان روستایی کولبر. این فقر و بیکاری ناشی از عملکرد نظام سرمایه داری و رژیم جمهوری اسلامی است که در کردستان پیر و جوان و کودک را به سوی فعالیتهای مرگباری چون کولبری سوق داده و می دهد.

واقعیت این وضعیت را صاف و ساده باید دید: برای سرمایه داری و مشخصا نظام جمهوری اسلامی این کولبران زبانه ای بیش نیستند. با تندتر شدن ضربان رشد و توسعه سرمایه داری این وضع بدتر خواهد شد و لایه هایی جدیدی از انسان هایی که مملو از انرژی و فکر و استعداد هستند و تعداد بیشتری از کودکان زیبایی که قلب تپنده جامعه هستند، توسط کارکرد سرمایه داری در رده «زبانه» قرار خواهند گرفت. این وضعیتی است که کارگران کولبر

ردالت و تعفن از هر گوشه نظام جمهوری اسلامی بی وقفه بیرون می زند. شلیک به کولبرانی که پیشاپیش کمرشان زیر بار بی آیندگی و سرگردانی و هراس از کشته شدن، خم شده است بیان عریان ردالت دستگاه دولتی و طبقه حاکم ایران است.

دوشنبه شب، هفتم تیر نیروهای نظامی جمهوری اسلامی در پاسگاه مرزی دوله به کاروان کولبران آتش گشودند و دو برادر به نام های لطیف علیخانی و رفوف علیخانی از منطقه آلان (از توابع سردشت) را به قتل رساندند. از آغاز ریاست جمهوری حسن روحانی تاکنون نزدیک به ۳۱۰ کولبر در نتیجه شلیک نیروهای نظامی جمهوری اسلامی به قتل رسیده اند. (۱) این رقم، کولبرانی که در نتیجه رفتن روی مین کشته شده اند را در بر نمی گیرد. نه تنها مین های به جا مانده از دوران جنگ ایران و عراق پاکسازی نشده اند بلکه اخیرا گروه موسوم به واحد مهندسی سپاه قدس در بخش های از شهرستان مریوان اقدام به کاشت مجدد مین کرده است. (۲) بسیاری از کولبران در واقع کارگران فصلی هستند که در زمستان های سرد کردستان برای بقای خانواده خود در کوه های سخت روزانه کیلومترها با کولبار سنگین راه می روند. بسیاری از کولبران به طرق مختلف در مسیرهای صعب العبور جان خود را از دست می دهند. مانند احمد عزیزپور کارگر ساختمانی ۳۵ ساله از اهالی روستایی در حوالی شهر بانه که گرفتار سیلاب شد و در اثر سکنه قلبی ناشی از شدت فشار، جان خود را از دست داد.

ماه گذشته نماینده مریوان در مجلس شورای اسلامی رژیم اعلام کرد که با «عنایت و لطف مقامات» برخی معابر کولبری بازگشایی می شوند. آتش گشودن به روی کولبران در ماه های اخیر

روابط حاکم بر آن مطلقا آینده ای ندارند. معجون غیرقابل تحمل فقر و محرومیت و ستم گری ملی تنها چیزی است که این نظام می تواند به توده های مردم بدهد و این وضعیت حادث خواهد شد. کلیه سیاست های رژیم از ماهیت ضد مردمی اش سرچشمه می گیرد و جز این نمی تواند باشد. جمهوری اسلامی نمیتواند رویکردی جز این داشته باشد. جمهوری اسلامی و کارگزاران کرد آن همواره دروغ فریبکارانه ای را شایع کرده اند که گویا با انتخاب کردن جناح یا نمایندگان «صالح» می توان فقر و محرومیت و ستم ملی را در کردستان تخفیف داد. اما انتخابات ها فقط به بقای جمهوری اسلامی خدمت کرده اند و سرمایه داران و زمین داران و فرصت طلبان کردستان نیز فربه تر شده اند. کشتار کولبران سندی کوبنده و نافذ برای اثبات این ادعا است. تنها یک راه و فقط یک راه است که می تواند به مقابله با جنایت های این دولت برخاسته و بالاخره کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان را نجات دهد و آنها سرنگونی انقلابی این رژیم و انجام انقلاب کمونیستی است. این افق و برنامه و رهبری این راه را باید به میان جوانان کردستان از جمله کولبران برد و آنان را حول جنبش و انقلابی سازمان داد که هدفش ایجاد جامعه و جهانی است که دیگر هیچ شکل از ستم و استثمار را برنتابد و انسانها مجبور نباشند برای تامین نیازهای شان جان خود را کف دست بگذارند. باید جامعه و جهانی را ساخت که در آن آحاد مردم، در تعاونی آزادانه و آگاهانه و داوطلبانه با یکدیگر کار و تولید کرده و مشترکا از ثمرات زحمت و کارشان بهره ببرند. این یک رویای غیر واقعی نیست. قبلا چنین جوامعی از طریق انقلاب های بزرگ و تکان دهند به وجود آمدند. هرچند عمرشان دیری نپایید و زیر فشارهای جهانی و داخلی از بین رفتند اما به وجود آمدنشان برای همیشه اثبات کرد ایجاد چنین جامعه ای هم ضروری است و هم ممکن. پس نه تنها باید به حساب خون کولبرانی که بر زمین ریخته شده است رسیدگی کرد و جمهوری اسلامی و خادمین آن را به سزای اعمالشان رساند بلکه کلیت این نظام سرمایه داری را محکوم و حکم واژگونی آن را به اجرا گذاشت. برای تحقق چنین هدفی و خلق دنیایی نوین، باید وارد مبارزه سیاسی انقلابی همراه با کمونیستهای انقلابی شد. ■

یادداشتها:

- ۱- به نقل از سایت و خبرگزاری کردپا
- ۲- به نقل از کردپا

گزارش ارسالی به آتش..



واقعیت کمونیسم چیست!

در پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی دانشگاه های مختلف در آمریکا سمینارها و سمپوزیوم های مختلفی برای تحلیل و بررسی آن برگزار کردند. همانطور که در آتش شماره ۵۶ نوشتیم، این انقلاب، یک انقلاب بی سابقه بود زیرا درون یک کشور سوسیالیستی و علیه رهبرانی انجام شد که مصمم بودند چین سوسیالیستی را تبدیل به چین سرمایه داری کنند. این رهبران که مائوتسه دون آنان را «رهروان سرمایه داری» می خواند، پس از مرگ وی در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) موفق به سرنگون کردن دولت دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار یک دولت دیکتاتوری بورژوازی در چین شدند و با تکیه به این قدرت، سرمایه داری را احیاء کردند. با احیای سرمایه داری در چین، یک میلیارد نفر مردم چین به مفاک تاریک رشد و گسترش افسارگسیخته سرمایه داری پرتاب شدند. فقدان یک پایگاه سوسیالیستی قدرتمند در جهان موجب تحکیم نظام سرمایه داری امپریالیستی شد که پیامدهای آن را می بینیم: رشد و گسترش جنگ های ویران گر و بی انتها، آوارگی صدها میلیون نفر در جستجوی لقمه ای نان و سرپناهی امن، بازگشت برده داری در بسیاری نقاط دنیا ... و فاجعه بارتر از همه، در بسیاری از مواقع افتادن رهبری توده های تحت ستم و استثمار به دست نیروهای سیاسی و اجتماعی به غایت ارتجاعی و ضد مردمی مانند اسلام گرایان. با این که پنجاه سال گذشته است و دیگر چین سوسیالیستی موجود نیست اما بورژوازی بین المللی یک لحظه از تولید و انتشار دروغ در مورد واقعیت این انقلاب و مائوتسه دون باز نمی ایستد

ادامه در صفحه بعد

و با حضور فرماندهی نیروی انتظامی بوشهر و نیروهای اطلاعات سپاه این اعتراض ها سرکوب می شود. اما به راستی، آیا کولبران و یا چتربازان (در مناطق مرزی جنوب کشور به توده هایی که به طور غیرقانونی از راه دریا کالا جابه جا می کنند، چترباز می گویند) به جز مردم محروم و ستمکش مناطق مرزی هستند که با این که حجم زیادی از درآمدهای کشور از طریق این مناطق وارد کشور می شود، اکثر این درآمدها در اسکله های خصوصی جنوب کشور به جیب دلان انگل و یا اکثرا به جیب نیروهای سپاه و وابسته های آن ها می رود. و مردم این مناطق هرگز از این درآمدها نصیبی نمی برند و برای تامین هزینه ی گزاف زندگی خود و خانواده هایشان باید جان خود را در کف بگیرند و راهی کوهستان و دریا شوند و در این راه، دست باز نیروی انتظامی، اطلاعاتی رژیم برای گرفتن جان آن ها مهر پایانی است بر زندگی بسیاری از جوانان و نان آوران در این مناطق. ■

ولی تلاش پزشکان بیفایده بود و او جان می سپارد. در پی انتشار خبر مرگ خلیل، برادر و دوستان او در جلوی بیمارستان تجمع میکنند و خواستار تحویل جنازه و دلیل شلیک ماموران می شوند که با ممانعت و عدم پاسخگویی نیروی انتظامی، بین مردم و نیروی حراست و انتظامی درگیری صورت می گیرد. در این میان، ماشین نیروی انتظامی به آتش کشیده میشود و ماموران، تقاضای نیروی کمکی میکنند و تعدادی از تجمع کنندگان را بازداشت و به پاسگاه انتظامی منتقل می شوند. در پی این اقدامات و پیچیدن خبر در شهر، تعداد زیادی از مردم منطقه خود را به پاسگاه نیروی انتظامی میرسانند و خواستار آزادی بازداشت شدگان و تحویل جنازه میشوند اما نیروی امنیتی و انتظامی به روی مردم شلیک می کنند و ۸ نفر مجروح می شوند. این عمل باعث خشم بیشتر مردم می شود و در سطح شهر اقدام به راهپیمایی و اعتراض می کنند. نیروی امنیتی و انتظامی برای سرکوب کردن مردم از بوشهر و نیروی مستقر در بندر عسولویه تقاضای نیروی کمکی می کند

در سال هایی که از حکومت اسلامی می گذرد، همیشه مساله تامین معاش برای ساکنین مناطق مرزی، مساله مرگ و زندگی بوده است. در این میان نیروی انتظامی و سپاه جمهوری اسلامی همیشه با برخوردهای بسیار خشن، موجب مرگ بسیاری از مردم این مناطق شده اند. این گزارشی است از حادثه ای که در تاریخ ۱۶ تیر ۹۵ در منطقه نخل تقی شهرستان عسولویه روی داد و به موجب آن یک شهروند این منطقه به ضرب گلوله نیروی انتظامی جنایتکار جان باخت. در روز چهارشنبه ۱۶ تیر حدود ساعت ۳:۴۵ دقیقه بعد از ظهر، خلیل باقری به همراه دوست خود در حال بیرون آمدن از اسکله نخل تقی با ماشین بود که با دستور ایست مامور نیروی انتظامی اسکله به ظن داشتن کالای قاچاق رو به رو می شوند. اما، آنها به مسیر خود ادامه می دهند. در پی آن ماموران نیروی انتظامی شلیک میکنند و خلیل، مورد اصابت قرار میگیرد. خلیل را به بیمارستان منتقل میکنند،

شما را به همکاری دعوت می کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنجها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع ترین شکل ممکن و به شیوه های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com weblog: n-atash.blogspot.com

محققِ امورِ چین جنایت‌های جدید مائو را کشف کرده است!

زیرا صاف و ساده کمونیسم تنها بدیل واقعی در مقابل نظام سرمایه داری جهانی است (۱). سمپوزیوم ها و سمینارهایی که در دانشگاه های غرب به این مناسبت برگزار شدند اکثرا در تداوم این سیاست ارتجاعی و امپریالیستی بودند. مقاله زیر بازسازی طنزآمیز یکی از این سمپوزیوم ها است.

سخنرانی «لوده چماقدار» (Broad stick McFarcémore) در سمپوزیوم دانشگاه هاروارد که یک ماه پیش به مناسبت پنجاهمین سالگرد انقلاب فرهنگی چین برگزار شد.

سرپرست مراسم: پژوهش‌گران گرانمایه، دانشجویان و حضار! محقق بزرگ دانشگاه هاروارد در رشته مطالعات چین را به شما معرفی می‌کنم: آقای «لوده چماقدار». (تشویق حضار)

لوده چماقدار: همه ما در مورد جنایت‌های مائوتسه دون می‌دانیم. رهبری یک انقلاب توسط او برای از بین بردن قرن‌ها عقب ماندگی و فقر در چین که گرسنگی و بیماری دائمی ده‌ها میلیون نفر از شاخص‌های آن بود، در زمره بزرگترین دهشت‌های تاریخ است. این انقلاب برای دموکراسی‌های غربی و ژاپن که می‌خواستند چین را در همان جهت خردمندانه که خودشان توسعه یافته بودند ببرند خطرناک بود. البته در این فرآیند خردمندانه چند تا جنگ در اینجا و آن جا رخ داد و چند ده میلیون چینی قتل عام شدند اما این‌ها نقائص قابل اغماض یک فرآیند خیراندیشانه بودند. علاوه بر این، مائو دست به تدوین یک آموزه و استراتژی نظامی برای هدایت چیزی که اسمش را جنگ‌رهایی بخش گذاشته بود زد و ناگهان همه کسانی که خودشان را «خلق‌های تحت ستم» می‌دانستند شروع به

استفاده از آن کردند تا خود را از زیر حاکمیت خیرخواهانه استعمار غرب نجات دهند (بله، می‌دانم که استعمار منابع این کشورها را غارت کرد و ده‌ها میلیون نفر در جنگ و قحطی مردند اما دوستان! چرا توجه نمی‌کنید که در این فرآیند خودِ غربی‌ها چه زجرهایی کشیدند؟)

در چین سوسیالیستی تحت رهبری مائو، در عرض ۲۵ سال متوسط عمر چینی‌ها دو برابر شد. در تمام آن ۲۵ سال هرچه ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی با صمیمیت و با در نظر داشتن منافع چین تلاش کردند او را بر سر عقل بیاورند اما گوش مائو بدهکار نبود. پس مجبور شدند دست به تحریم و خرابکاری بزنند و چین سوسیالیستی را تهدید به جنگ کنند تا مائو از این پروژه انقلابی اش دست بردارد. اما همه این جنایت‌ها یک طرف و انقلاب فرهنگی طرف دیگر! مائو صدها میلیون نفر را در این انقلاب رهبری کرد تا مانع از به قدرت رسیدن رهبران عاقل حزب بشود. این جنایت بزرگی بود زیرا این رهبران عاقل صرفاً می‌خواستند سرمایه‌داری را در چین احیاء کنند و برای قشر کوچکی از چینی‌ها امکان آن را به وجود آورند که به ثروت‌های عظیم برسند و از مزایای رشد و توسعه سرمایه‌داری بهره‌مند شوند. البته، خوشبختانه پس از مرگ مائو توانستند این کار را بکنند.

امروز، با وجود آن که جنایت‌های هولناک مائو معلوم شده است ولی هنوز در اقصی نقاط دنیا خیلی‌ها هستند که به شدت از او دفاع می‌کنند. اما خبر خوبی برایتان دارم. امسال در نتیجه تلاش‌های قهرمانانه پژوهشگرانی که آرشیوهای چین را زیر و رو می‌کردند به یکی دیگر از جنایت‌های نقشه‌مند مائو پی بردیم. این

جنایت، چنان ابعاد و مقیاسی دارد که باقی جنایت‌های مائو در مقابل آن هیچ است! با دست یافتن به این اسناد و شهادت کسانی که شخصا مائو را می‌شناختند ما کشف کرده ایم که مائو در حال نقشه‌ریزی برای تهاجم به قاره‌های گوناگون بود و می‌خواست با جنگ و پخش انواع بیماری‌ها ده‌ها میلیون نفر از ساکنین این قاره‌ها را محو کند و سرزمین آنان را برای همیشه از چنگشان بیرون آورد و بقیه را نیز برده کند. مائو حتا نقشه کشیده بود که اخلاف این برده‌ها را تا ده نسل پس از این واقعه به صورت برده نگاه دارد و در شرایط هولناک از وجودشان کار بکشد و علیه آن‌ها از خشونت و تجاوز و شکنجه استفاده کند تا نتوانند سر به قیام بردارند. مائو نقشه کشیده بود که پس از پایان یافتن تاریخ مصرف برده‌داری، نسل‌های بعدی برده‌ها را در گتوها زندانی کرده و میلیون‌ها نفر از آنان را در زندان‌هایی که مثل اردوگاه‌های کار اجباری هستند به زنجیر بکشد.

به هر یک از شما که به این استنادات شک می‌کنید باید بگویم این اسرار را کسانی برای ما فاش کرده‌اند که مائو را می‌شناختند؛ یا حداقل می‌گویند که یک بار با او ملاقات داشته‌اند و اگر هم خودشان مائو را ندیده‌اند کسانی را می‌شناسند که بسیار قابل اعتماد هستند و به این‌ها گفته‌اند که یک دفعه پرسرمویشان در یک راه‌پیمایی مائو را دیده‌است.

می‌دانم خیلی به نظر عجیب می‌آید اما این ابلیس حتا نقشه کشیده بود ثروت تولید شده توسط برده‌ها را برای تبدیل چین به یک کشور قدرتمند به کار ببرد و لاف بزند که «قرن چینی» فرا می‌رسد و چین می‌تواند از طریق جنگ، تهاجم، ارباب و حملات نظامی حرف خود را به کرسی بنشانند و سلطه‌

اقتصادی خود را بر منابع طبیعی و نیروی کار بسیار از کشورهای دیگر تحمیل کند. در واقع آرشیوها نشان می‌دهد که مائو می‌خواست بر سراسر جهان سلطه پیدا کند. بنا به گفته وزیر امور خارجه مائو، ایرادی ندارد که در جنگ علیه کشورهای کوچک و ضعیف صدها هزار نفر و گاه میلیون‌ها نفر (از جمله کودکان) کشته شوند و این «بهای زیادی نیست». مائو می‌خواست بزرگترین تجهیزات سلاح‌های هسته‌ای جهان را بسازد و می‌گفت چین برای حفظ قدرتش باید آماده باشد از این تجهیزات استفاده کند و کل کره زمین را از طریق جنگ هسته‌ای نابود کند. مائو بزرگترین نابودکننده محیط زیست بود و بسیاری از دست‌یارانش حتا خطر نابودی محیط زیست را انکار می‌کردند. آیا تاریخ ستم‌گری وحشتناک‌تر از این را به خود دیده‌است؟ بی‌تردید هر کس که بتواند حتا در خیال نقشه‌های جنایت‌های هولناک علیه بشریت را بکشد چه برسد به عملی کردن آن بدترین ... آحواس لوده چماقدار پرت می‌شود چون سرپرست برنامه با دست‌پاچگی دارد از کنار صحنه به او علامت می‌دهد که سخنرانی اش جا به جا شده است و این‌ها جنایت‌های مائو نبوده بلکه جنایت‌های ... کی و کجا؟ ... ای داد بی‌داد! بر می‌گردد به طرف حضار ... [اشکالی ندارد. ادامه بدیم!]

۱- به طور مثال رجوع کنید به برنامه ویژه بی‌بی‌سی فارسی و کارزار ضدکمونیستی آن با همخوانی شبه «لوده چماقدار»‌های اپوزیسیون ایرانی که به مناسبت پنجاهمین سالگرد انقلاب فرهنگی چین، به راه انداختند.

کارتون تبلیغاتی برکسیت



به این کارتون تبلیغاتی که جهل و نادانی و نژادپرستی به مغز مردم تزریق می کند نگاه کنید! نامش، کشتی رها شده است. اثر «بن گاریسون» کارتون‌ساز آمریکایی و موضوع آن «برکسیت» یا خروج انگلستان از اتحادیه اروپا است.

رفراندوم «برکسیت» روز ۲۳ ژوئن (نزدیک به یک ماه پیش) در انگلستان برگزار شد و طرفداران «خروج» اکثریت آراء را کسب کردند. نتیجه این رفراندوم برای امپریالیست‌های اروپایی و خود هیئت حاکمه بریتانیا مانند یک زلزله سیاسی بود و پیامدهای آن نامعلوم است. اما واضح است که «خروج» یا «ماندن» انگلستان در اتحادیه اروپا ذره ای از خصلت سرمایه داری امپریالیستی انگلستان کم نمی کند. این هم واضح است که در راس هر طرف جناحی از هیئت حاکمه امپریالیسم بریتانیا قرار داشت. اما این حقایق برای توده های

مردم واضح نیست. بورژوازی از طریق تبلیغات عوامفریبانه اما موثر، با استفاده از ناراضی‌های واقعی توده های مردم، با انگشت گذاشتن بر این واقعیت که آینده تاریک و ناروشن است، آنان را پای صندوق های رای برد تا در نهایت جهل و نادانی پروژه و سیاست این جناح یا آن جناح بورژوازی را تایید کنند. کارتون «کشتی رها شده» نمونه ای از این تبلیغات است. این کارتون نماد فشرده تبلیغات آن بخش از هیئت حاکمه امپریالیسم بریتانیا است که خواهان خروج انگلستان از اتحادیه اروپا هستند. تا آن جا که به توده های مردم مربوط است، به قول لنین، تا زمانی که ستم دیدگان نفهمند در پشت هر برنامه سیاسی و پرچمی منافع کدام طبقه خوابیده است محکوم به بردگی

هستند! متأسفانه اکثریت مردم جهان در چنین موقعیت ذهنی فاجعه باری اسیر هستند. آنان علیه وضعیت غیرقابل تحمل خود که توسط نظام سرمایه داری تولید میشود شورش می کنند اما دست آخر حاکمان و همان ها که این وضع را به وجود آورده اند، به کام خود رهبری توده های ناراضی را در دست می گیرند. این موقعیت ذهنی را باید یک وضعیت اضطراری به حساب آورد و از همه طرف بر زنجیرهای اسارت فکری مردم ضربه زد و گرته این نظام جنایتکار صاف و ساده به زندگی خود ادامه خواهد داد. در زیر نامه یک آموزگار بیدار و آگاه را که در آلمان تدریس می کند می خوانیم. وی از دانش آموزان دبیرستانی خود خواست تا در مورد کارتون کشتی رها شده نظر دهند و نمونه ای از جواب دانش آموزان خود را برای من فرستاده است که آن را در اختیار آتش می گذارم.

تحلیل کارتون

مقدمه: تحلیل را با ارایه اطلاعات اولیه شروع کنید. این کارتون چه چیزی را نشان می دهد؟ اثر چیست؟ برای چه و کجا تهیه شده است؟

۱- تشریح: مشاهدات خود را شرح دهید. ۲- تحلیل: کارتون چه چیزی را مورد انتقاد قرار داده است (پیام آن چیست). ۳- ارزیابی: قدرت تاثیرگذاری و پیامدهایش را ارزیابی کنید. نتیجه گیری های خودتان را بکنید.

نوشته یکی از دانش آموزان:

کارتون «کشتی رها شده» اثر بن گاریسون در تاریخ ۱۳ ژوئن ۲۰۱۶ و ده روز پیش از برگزاری رفراندوم، از طرف کارزار «خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا» پخش شد.

۱- در مرکز کارتون یک کشتی بادبانی است که نماد اتحادیه اروپا است و پرچم اتحادیه اروپا بر فراز آن است. کشتی در آب های متلاطم گیر کرده و در حال سقوط از آبشار است. در پشت کشتی، قایق نجاتی در حال فرار به سوی طلوع خورشید است. پرچم بریتانیا بر فراز آن قایق نجات در اهتزاز است و روی آن نوشته: برکسیت. مرکز کشتی بادبانی «حوزه یورو» است (۱) که وقایع زیادی در آن در جریان است: دو مرد ریشو که یکی شمشی‌ری حمل می کند و دیگری کیسه ای پول را به سوی او دراز کرده است در حال پرت کردن مرد بلوند سوئدی به درون اقیانوس هستند و آن جا کوسه ای که رویش نوشته است «سیاست مترقی» منتظر است تا مرد سوئدی را بلعد. در جلوی کشتی مرد ریشوی دیگری سعی می کند به زن اروپایی تجاوز کند. کاپیتانی بر عرشه کشتی ایستاده و دارد با توپی به قلب کشتی خود شلیک می کند و روی توپ نوشته شده است: تنوع فرهنگی! دو نفر دیگر با همان شکل لباس دستور شلیک به قایق نجات «برکسیت» را داده اند اما گلوله ها به قایق نجات نخورده است. نام این ها «گلوبالیست» است (طرفداران جهانی سازی سرمایه داری). ملوانی که گرفتار دریازدگی شده و استفرغ می کند یونان است. همانجا صندوقی هست که رویش نوشته شده است: مالیات ها. بالای پرچم عظیم اما پاره پاره اتحادیه اروپا پرچم کوچک سبز رنگ اسلام (با ستاره و هلال احمر پرچم ترکیه) در اهتزاز است. بالای دکل کشتی، آنجلا مرکل صدراعظم آلمان در حالی که پرچم آلمان را در دست دارد در سطلی نشسته و فریاد می زند: «مهاجرین زیادتر!» در زیر سطل مرکل، مردی قرار دارد که به وی دستبند زده شده و از دکل آویزان است. او نماد «مقررات و کنترل» است (طعن به سیاست ورود کنترل نشده مهاجرین). «مواج مهاجرین» در حال شلاق زدن به کشتی هستند و یک گردباد عظیم نیز در حال وزیدن است که رویش نوشته شده است «شکست اقتصادی». در حالی که کشتی به سوی فاجعه روان است، دلقکی که کاپیتان کشتی است و بوروکرات های بروکسل (پایتخت اتحادیه اروپا) را نمایندگی می کند با خوشحالی سوت می زند، انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده است و همه چیز خوش و خرم است. بن گاریسون بوروکرات های بروکسل را به شکل دلقک نمایش داده است چون فکر می کند آن ها ساده لوحانه دستورات مرکل

را اجرا می کنند. تنها راه نجات برای گاریسون آن است که بریتانیا خود را از مهلکه بیرون بکشد و فرار کند تا بتواند دوباره «قوی» شود.

۲- به نظر من این کاریکاتور یک نقاشی نژادپرستانه است. من را به یاد تبلیغات ناسیونالیستی و ضد یهود دوران نازی ها می اندازد. فکر می کردم پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، اروپا برای همیشه این نوع احساسات و تفکرات نژادپرستانه را دفن کرده است. اگر به روزنامه های دوران حکومت نازی ها (۲) نگاه کنیم کارتونهایی مشابهی را می یابیم. البته با یک تفاوت: کارتونهایی نازی ها نه مسلمانان بلکه یهودیان را به عنوان تهدیدی برای تمدن نشانه می رفتند. اما فرقی نمی کند زیرا در هر دو مورد، یک الگوی فکری به کار رفته است و آن هم تفکر تاریک اندیشانه اروپای سفید است که به مهاجرین به صورت فوج جمعیت کثیف بدون آداب و فرهنگ نگاه می کند. پس از این که در این رفراندوم، «برکسیت» اکثریت آراء را به دست آورد احساس واقعا بدی به من دست داد. احساس می کنم آغاز تکرار سال ۱۹۳۳ است. باید از گذشته درس گرفت.

توضیح ها

(۱) یورو، پول واحد کشورهای مرکزی اتحادیه اروپا است. یعنی کلیه کشورهای بجز بریتانیا، کشورهای اسکاندیناوی و سوئیس و کشورهای اروپای شرقی است. (۲) در ژانویه سال ۱۹۳۳ هیتلر در آلمان به قدرت رسید. پیش از آن رکود اقتصادی در نظام سرمایه داری جهانی ضربه سختی به آلمان زده بود و وضعیت اقتصادی توده های مردم سخت و روحیه ها مملو از استیصال و ناامیدی بود. جمهوری ویمار بی اعتبار شده بود. آدولف هیتلر و حزب او به نام «حزب کارگران سوسیالیست آلمان» (به اختصار «نازی») با عوامفریبی فوق العاده و وعده «تغییر» موفق به جلب این توده وسیع ناراضی بیکار و جوانان بی آینده و طبقه میانه (مانند دکان داران، کارمندان، متخصصین و کشاورزان) شدند. این حزب فاشیست به سرعت قدرت پیدا کرد. قبل از وقوع رکود اقتصادی حزب نازی کاملاً ناشناخته بود به طوری که در سال ۱۹۲۴ در انتخابات رایشتاگ (پارلمان آلمان) فقط ۳ درصد آراء را کسب کرده بود. ■

شهره گروسی